

اختلاسگران چگونه بوجود آمدند.

❖ صبح یک روز، در سال ۱۳۵۹ ناگهان حزب اللهی‌های دانشگاه، با هماهنگی سراسری انجمن اسلامی‌ها، در دانشگاه‌ها را بسته و از ورود دانشجویان جلوگیری کردند و گفتند: این دانشگاه‌ها اسلامی نیست و باید پاکسازی و اسلامی شود... اسمش را هم گذاشته بودند انقلاب فرهنگی!

❖ همه دانشگاه‌ها تعطیل شدند.
نه یک روز و دو روز... که چهار سال...
در این مدت بیشتر اساتید خبیه و دانشمند رفتند به اروپا، آمریکا و کانادا!!! .
دانشجویان هم حدود یک سومشان یا ازدواج کردند،
یا مشغول شغلی و حرفه‌ای شدن و
یک عده زیادی هم به جرم فعالیت سیاسی ضد حکومت جدید یا اعدام شدند یا به زندان‌های طویل‌المدت افتادند یا اصلاً تصفیه شدند !!

❖ وقتی که بعد از سه چهار سال تعطیلی، سرانجام دانشگاه‌ها باز شدند برای قبول شدن دیگر تنها درس‌خوان بودن کافی نبود، دانش‌آموز باید غیر از کنکور در تحقیقات محلی هم قبول می‌شد تا بتواند وارد دانشگاه بشود.

❖ یک مرد ریش‌دار با پیراهن بلندی که روی شلوار انداخته بود به سراغ همسایه‌ها می‌رفت تا مطمئن بشود که نماز می‌خوانید، لباس‌های اسلامی است، زن همسایه را دید نمی‌زنید، حجاب‌تان کامل است، موسیقی حرام گوش نمی‌کنید، اهل گروهک‌ها نیستید و از این حرف‌ها...

❖ همین شد؛ که از کلاس اول دبیرستان شما در خانه و به توصیه والدین تمرین دروغ و ریا می‌کردید !! تمرین نماز خواندن الکی، ریش گذاشتن الکی، لباس پوشیدن الکی و زندگی کردن الکی!!

❖ کافی بود خودت را توی یکی از سهمیه‌ها جا کنی، خیلی هم سخت نبود، حتی دیگر زشت هم نبود. کافی بود کمی دروغ بگویی و نمایش بدهی، که دیگر عادی شده بود، و تو پذیرفته شده بودی!!

❖ جوانمردی و صداقت کم کم مُرد !!! با همه این‌ها مشکل دیگری هم در کار بود؛ همسایه‌ای که از سر حسادت یا دشمنی یا بدجنسی و یا هر انگیزه دیگری در مورد شما بدگویی می‌کرد تا آینده‌تان به فنا برود و حاصل چندین سال درس خواندن دود شود و هوا رود!

❖ اینجا بود که اگر قبول نمی‌شدید به تمام همسایه‌ها مشکوک می‌شدید و دیگران را به چشم دشمن و بدخواه می‌دیدید.

❖ ما دروغ و نمایش و دشمنی را آنقدر تمرین و زندگی کردیم که برایمان کاملاً عادی شد و در وجودمان باقی ماند و جزیی از هست و بودمان شد!!!

❖ دیگر نمی‌دانستیم خود واقعی‌مان چیست! چه چیز دروغ است و چه چیز واقعی... !! مرز میان واقعیت و دروغ از بین رفت.
حتی در خانه، حتی در خلوت...
انگار همه چیز ساختگی شده بود، حتی حقیقت. در چنین جوی و فرهنگی، افرادی مثل خاوری‌ها، زنجانی‌ها پرورش یافتند که کم هم نبودند .

❖ از همان روزهای اول تحریم شدیم،

اسمش البته محاصره اقتصادی بود!! .

همه چیز کوپنی بود،

همه چیز بازار سیاه داشت .

عادت کردیم که صف بایستیم،

با همدیگر کتک کاری کنیم،

فروشنده را دشنام دهیم

و برای خریدن شامپوی داروگر تخم مرغی دنبال پارتی و آشنا بگردیم!

رادیو و آقایان شعار خودکفایی می‌دادند و ما شامپوی تخم مرغی تقلبی را به چند برابر قیمت می‌خریدیم.

❖ دیگر بازار سیاه، پارتی، صف و سهمیه، جزیی از ساز و کار بودن ما شد!

انگار همه راه‌های اصلی از بین رفته بودند و ما همواره دنبال راه میان‌بر و کوره راه و در پستی بودیم!! . حالا بعد از سال‌ها، این شیوه زندگی، این نحوه دیدن و فهمیدن، این روش حل مسئله، تمام بودن ما را در بر گرفته و در هر معضل و بحران خودش را نشان می‌دهد.

❖ مثلاً همین کرونا را ببینید: ساختن کرونایاب مستعان و چندین نوع واکسن تخیلی، و تولید داروهای صد در صد موثر شیمیایی، گیاهی، طب اسلامی و دمنوش معجزه‌آسا و دورهمی‌های یواشکی و سفرهای ممنوع و عزاداری‌های بغل به بغل و سفر به ارمنستان برای واکسن و کتک‌کاری در بیمارستان برای تخت خالی و فحش دادن به داروخانه‌چی و دنبال آشنا گشتن برای سرم و چندین برابر خریدن داروها و واکسن‌های تقلبی و ایستادن در صف گورستان و...

❖ گویا دیر فهمیدیم که حاصل همان دانشگاه، همان انقلاب فرهنگی و همان تلاش برای خودکفایی ...، همین طریقه زندگی کردن است.

❖ انگار پذیرفته‌ایم که هیچ حقیقتی در کار نیست و همه چیز آمیزه‌ی دروغ و نمایش و تخیل است!!
و پذیرفته‌ایم که امروز برای ما تنها مرگ است که همچنان واقعیت دارد که سخت سرگرم کار است!

❖ اینها هیچ کدام سیاه نمایی نیست: حقیقتی تلخ و تهوع آور است که وجود داشته و دارد و شیوه زندگی خیلی‌ها در جمهوری اسلامی شده است!!!...